

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Human rights

حقوق بشر

یادداشت اداره پورتال:

جریان محاکمه "پرویز کامبخش" را در بیدادگاه اداره مستعمراتی کابل یکی از همکاران قلمی پورتال با اقتباس از "کابل پرس" برای ما ارسال داشت، ما هم به خاطر آنکه ذات اداره مستعمراتی کابل را در مواجهه با یک جوان افغان بهتر آشکار ساخته باشیم و به تمام آنهاییکه هنوز هم به "دموکراسی امریکایی" دل بسته و مزایای آنرا نشخوار می نمایند، ماهیت فوق ارتجاعی و وابسته آنرا به صورت عریان نمایش دهیم، به نشر این گزارش با امانتداری کامل و پیراستاری های لازم، دست یازیدیم.

در غیر آن پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" حاکمیت کابل را یک اداره مستعمراتی و دست نشاندۀ قوای اشغالگر خارجی می داند، و با صراحت تمام اعلام می دارد که تمام نهاد ها و احاد این اداره مولود اراده استعمار بوده به هیچ صورت مبنای ملی، حقوقی و اخلاقی ندارد تا بیدادگاهی از آن، فردی از افراد افغانستان را به کدام اتهامی محاکمه نماید.

از نظر ما تدویر چنین خیمه شب بازی هایی بخشی از تلاش اداره مستعمراتی به غرض تحمیق مردم و تبلیغ "دموکراسی امریکایی" صورت گرفته و کاملاً محکوم است.



## جریان دادگاه تفتیش عقاید کابل درباره پرویز کامبخش

قاضی: عبدالسلام قاضی زاده/ اقرار و اعتراف به زور و شکنجه/ عقب نشینی و تناقض شاهدان و ادامه ی دادگاه فرمایشی

سه شنبه ۱۱ نوامبر ۲۰۰۸، نویسنده: [هارون خلیلی](#)

قسمت اول

به تاریخ ۳۰ میزان سال روان "محکمه تفتیش عقاید" شهر کابل حکم شرم آوری را علیه روزنامه نگار جوان پرویز کامبخش صادر کرد و بدین سان یکی از سیاه ترین لکه های ننگین را درج تاریخ قضایی افغانستان کرد.

جریان محکمه نشان میدهد که هیچ عدالتی در صدور حکم بیست سال حبس بالای کامبخش در کار نبوده و حکم کاملاً مطابق سلیقه یک تعداد افراطی مرتجع که همیشه از استخوان انسانی بی گناه کاخهای استبدادشان را بر فلک بلند کرده اند؛ به طور ضد انسانی؛ ضد اسلامی و ضد قانون صادر شده است.

در گذشته کامبخش به اتهام گرفتن مقاله ای از انترنت طی یک محکمه شرم آور در مزارشریف به اعدام محکوم شد. محکمه ای که هیچ تفاوت ماهیتی با محکمه تفتیش عقاید کابل نداشت. اما پس از آنکه محکمه تفتیش عقاید نتوانست اتهام اول را ثابت سازد بیشتر تاکیدش روی آن بود که کامبخش چرا در جریان کلاس ها از استادان سوال میکرد.

زیرا یگانه شاهد این قضیه به نام حامد هم صنفی کامبخش از اعتراف خود انکار و اظهار داشت که اعتراف از وی در امنیت ملی به زور اخذ شده است. اما درین محکمه این چهار استاد کامبخش بودند که وی را متهم به سوال های فلسفی در بعضی از ساعات درسی میکردند. درحالیکه آنها از وجود مقاله ای قبلی هیچ اطلاعی نداشتند. بنابراین محکمه بسیار به طور شرم آور و با اتکا به اظهارات بی مورد استادان که هیچ کدام شان صلاحیت و حتی سواد اکادمیک ندارند تصمیم گرفت.

بهتر است یکبار تمام جریان محاکمه را بخوانیم و بعد خود درین باره قضاوت نموده و به ریش این رژیم و دستگاه قضایی اش قاه قاه بخندیم.



جریان دادگاه:

محکمه به تاریخ (میزان ۱۳۸۷) به ساعت (۱۰:۰۰ صبح) آغاز گردید:

دیپلمات ها، ژورنالیستان و مردم بسیاری امروز در محکمه استیناف پرویز کامبخش شرکت کرده بودند پرویز کامبخش قبل از آمدن قاضی از طرف موظفین امنیتی با دست ها و پا های بسته با زنجیر به داخل تالار محکمه گردید . و به عقب پنجره های چوبی محکمه قرار گرفت .

قاضی عبدالسلام قاضی زاده رییس هیئت قضایی با تیم خود داخل تالار گردید و همه به رسم احترام از جا برخاستند ، قاضی پشت بیشتر از ۱۰ ها مایک در جای خود نشست و همه نشستند و آغاز محکمه را اعلان کرد .

قاضی از **حامد** شاهد اصلی جریان خواست داخل تالار محکمه شود.

**حامد هم صنفی پرویز کامبخش است** بعد از اینکه پرویز کامبخش را امنیت ملی ولایت بلخ بازداشت کرد - حامد هم از طرف امنیت ملی بلخ به زور به امنیت ملی بلخ برده شد و از نزد وی اظهارتی گرفته شده بود که گویا مقاله را حامد از دست پرویز گرفته است .

**قاضی: حامد**

حامد آهسته آهسته داخل تالار محکمه استیناف گردید به عقب پنجره های چوبی که در مقابل پنجره چوبی که پرویز کامبخش ایستاده بود قرار گرفت . قاضی از حامد خواست تا نیشته ای را که از روی ورق میخواند تکرار کند.

**قاضی: اینجانب حامد**

**حامد : اینجانب حامد**

**قاضی : ولد غلام رسول**

**حامد: ولد غلام رسول**

**قاضی : ولدیت غلام نبی**

**حامد: ولدیت غلام نبی**

**قاضی: محصل سال سوم پوهنخی ژورنالیزم پوهنتون بلخ**

**حامد : محصل سال سوم پوهنخی ژورنالیزم پوهنتون بلخ**

**قاضی: در حالی که دارای تمامی اهلیت شرعی و حقوقی خود بوده و میباشم**

**حامد : در حالی که دارای تمامی اهلیت شرعی و حقوقی خود بوده و میباشم**

**قاضی : در جلسه قضایی الیوم تاریخی ۳۰ میزان ۱۳۸۷ در این تالار دایر است**

**حامد : در جلسه قضایی الیوم تاریخی ۳۰ میزان ۱۳۸۷ در این تالار دایر است**

**قاضی : به نام خداوند بزرگ ج سوگند یاد میکنم ،**

**حامد : به نام خداوند بزرگ ج سوگند یاد میکنم ،**

**قاضی : که جز حقیقت چیزی دیگری را بیان نکرده و در شهادت خود صادق میباشم**

**حامد: که جز حقیقت چیزی دیگری را بیان نکرده و در شهادت خود صادق میباشم**

**قاضی : ، این اظهارات را تایید میکنم**

**حامد : نه این اظهارات را تایید نمیکنم**

قاضی سرفه کرد و دید که حالا تیر اش به خاک خورده چون او مطمئن بود که امروز حکم اعدام پرویز کامبخش را با تایید شهادت حامد به صراحت اعلام میکند . حالا قاضی در موقعیت خارنوال قرار گرفته و خود سوال میکند ، چون خارنوال و قاضی در کار نبود این فقط نمایش نامه ای بود که سنا ریوی آن قبلا توسط چند تندرو دست به خون مردم

آلوده، نیشته شده بود تا برای مردم نشان بدهد که امروز هم گردن آنها به زیر تیغ است اما حامد از این دار و دسته هراس نکرده پرده از روی جنایت این خفاشان برداشت .

**قاضی :** چرا ؟

**حامد :** چون این اظهارات به زور و جبر از من گرفته شده است .

**خارنوال:** شما که در فورم الزامیت پرویز کامبخش امضا نمودید و میگوئید که این به زور و اکراه صورت گرفته آیا این را ثابت ساخته می‌توانید ؟ و اگر ثابت ساخته نتوانید مطابق ماده ۳۷۷ قانون جزا به اظهارات کذب مسؤول شمرده میشوید در این مورد آگاهی دارید؟ و شما مسؤول شمرده میشوید .

**حامد :** بله من قبول دارم ، مسؤولیت را قبول دارم

در همین لحظه محمد افضل نورستانی وکیل مدافع کامبخش مداخله کرده و از حامد خواست تا جریانی را که حامد به زور و اکراه وادار به امضای چنین ادعای شده، حکایت کند .

**محمد افضل نورستانی :** بسم الله الرحمن الرحيم من منحيث وکیل مدافع پرویز کامبخش . سوالات دارم از شاهد، که از جانب محکمه و خارنوالی به اینجا خواسته شده یعنی شاهد اثبات . اول تقاضا میکنم تمام چشم دید خود را چون شاهد هستند بیان بدارند . حامد چی دیده و چرا فورم مقابله شد را امضا کرده و چه واقعه رخ داده در امنیت ملی ؟

**حامد :** زمانی که من گفتم مرا بردند در اتاق معاونیت علمی پوهنتون و این ورق را به زور بالای من امضا کردند و مرا تهدید به اخراج از دانشگاه کردند. وقتی آن را امضا کردم گفتند حالا خلاص هستی ، از آنجا برآمدم و به جاییکه کار میکردم رفتم و صبا[صبح] که دوباره به دانشگاه آمدم ، باز هم رییس صاحب مرا خواست بیرون و در دست نجیب نام [که] کارمند امنیت و مسؤول امنیت دانشگاه میباشد تسلیم کرد او مرا به امنیت ملی برد . و آن زمانی بود که کامبخش به امنیت تحت توقیف بود . و از من پرسیدن[ند] که این ورق را خودت امضا کردی ؟ گفتم که این به بنای تهدید از من گرفته شده و من هیچ مقاله یا ورق را از دست پرویز نگرفتم . آنها پنج نفر بودند مرا زیر شکنجه روانی گرفته بودند گاهی دو نفر شان بیرون می برآمد و گاهی دوی دیگری شان داخل می آمد و دوی دیگری شان بیرون میرفتند و من گفتم پرویز را بیاورید با من مقابل کنید من از دست پرویز چیزی را نگرفتم . و پرویز را آوردند و من باز هم در مقابل پرویز گفتم که من از پرویز چیزی نگرفتم . و دوباره پرویز را بیرون بردند در همان لحظه و قتی که من میخواستم که پرویز را در آغوش بگیرم ، پرویز بسیار شکنجه شده بود در روی اش هم زخم بود ، بعدا که پرویز را بردند برای من موبایل را نشان دادند که پرویز با این اشخاص ارتباط دارد و تو هم پشت میله های زندان میروی . از ساعت ده الی ساعت دو نیم من در امنیت بودم گاهی میبردند مرا در یک اتاق بندی میکردند و آمده مرا تهدید میکردند که تو بندی میشوی و ما فامیلت را میخواستیم . من گفتم که بخواهید من کدام مشکل ندارم . و گفتند ما والده ات را زنگ میزنیم و حالا موتر را هم روان میکنیم . عسکر ها برآمدند تا بروند والده ام را بیاورند . من مجبور بودم به خلاف پرویز نوشته کنم و امضا کنم و گفتم بله من این را از دست پرویز گرفته ام . و گفتند حالا تو خلاص هستی برو . چند روز بعد خارنوال مولا الدین به دانشگاه آمد و او هم همان تحقیق را کرد و فورمه ها را انداخت و گفت حالا ما این همه را از پیشت گرفته ایم مجبور هستی که دیگر اش را هم پیش ببری . اگر نبری مسؤول شمرده میشوی و من از ترس جان خود و فامیل خود و از ترس دانشگاه خود چیزی که خارنوال صاحب گفتند، من امضا کردم .

**محمد افضل نورستانی :** پرویز را در امنیت ملاقات کردید ، و آثار در وجود اش دیده میشد ، آیا خود پرویز هم برای شما چیزی از شکنجه گفت ؟ لت و کوب شده ؟

**حامد :** پرویز مرا گفت اگر یعقوب را گفته بتوانی برایم دوا بیاور من گفتم یعقوب را نمیشناسم . وقتی که در بغل گرفتمش گفت درد میکند جانم، دور باش! پرویز را روبه رویم شانددند یادم میاید که بینی اش افکار شده بود .

**افضل نورستانی :** من دیگر گفتمی ندارم .

قاضی داشت آهسته آهسته مایوس میشد و در هنگامی که حامد از وضعیت جسمانی پرویز کامبخش در محاکمه حرف میزد مو در بدن تمام حاضرین راست شده بود و اشک در چشم ها ی تمام اشتراک کننده ها حلقه زده بود . چندین تن از خانم ها گریستند و فضا برهم خورده بود ، این جنایت امنیت ولایت بلخ از حافظه تاریخ هیچ گاهی فراموش نمیشود این

دسیسه برای از بین بردن جوانی که هنوز ۲۳ بهار زنده گی اش را سپری نکرده است ریخته شده بود . دست های که پشت این دسیسه کار میکرد دست هایی است که همیشه به گلوی مردم هستند .

حالا خرنوال وجدان فروخته شده میخواد باز پا فشاری کند میخواد ادعای کذب خود را بر کرسی بنشاند .

**خرنوال :** در فورم مقابله شد پرویز کامبخش .

در همین وقت قاضی حرف های خرنوال را قطع کرده و از منشی های دروغین جدا خواست که جریان را ثبت کنند تا حال هیچ منشی دست به قلم نبرده بود تا جریان را بنویسند ، چون حکم از قبل برایشان معلوم بود به نوشتن دیگر حاجتی نبود .

خرنوال ادامه میدهد .

**خرنوال:** که میگوی این اظهارات از تو نبود و تو تحریر نکرده بودی ؟ چرا پرویز کامبخش گفته است که من گفتار حامد نام را تایید میکنم مقاله را من آوردم و برایش داده ام و شصت خود را پرویز کامبخش مانده است . بناءً این اظهارات ضد و نقیض است .

**حامد :** شصت مرا گرفتند و گفتند تو حالا رخصت هستی ، بعدا که بالای پرویز چی حال آوردند و شصت اش را گرفتن من این را نمیدانم .

خرنوال میخواد از آموزه های کثیف که برای ترساندن و زیر فشار قرار دادن شاهد استفاده کند و شاهد را از عواقب و مسؤلیت این ادعا بهراساند ، اما حامد مصمم است و اندک هم زیر بار نمیروند چون او جوان مثل خود را در مقابل میبیند که محکوم به اعدام و سال را در زندان سپری کرده و آثاری از نگرانی در چهره اش معلوم نمیشود ، پرویز کاملاً به آزادی مبدل گشته ، و چون دیگر آزادی در کار نبود او خود سمبول آزادی گشته بود نامش بر سر زبان ها بود هر جای مثال از پرویز بود صفحات انتر نت [را] برای او اختصاص داده بودند و حامد هر لحظه با دیدن روی او قوی و قوی تر میشود و جواب های دندان شکنی در برابر سوال های خرنوال ارایه میکند .

**خرنوال :** وقت که شصت شما را گرفتند در مقابل پرویز بودید ؟

**حامد :** نه نبودم .

**خرنوال :** تو امضا کردی که در مقابل پرویز بودی ؟

**حامد :** چیزی که بالایم فشار آوردند من نیشتم . اما وقت که پرویز در مقابلم بود گفتم که نه پرویز چنین کار را نکرده . و من چیزی را از دست پرویز نگرفتم . و پرویز را بیرون بردن .

**خرنوال :** در اظهارات ابتدایی چرا قبول کردید :

**حامد :** گفتم و بار بار میگویم مرا مجبور کردند . و دستور میدادند که من این کار را کردم . من مجبور بودم از ترس از دست دادن دانشگاه و فامیلم قبول کنم .

**خرنوال:** آیا شما به خاطر از دست دادن تحصیل تان میخواهید با حیات یک انسان بازی بکنید ترس از خدا نداشته اید ؟

**حامد :** ببینید ، زمانی که امنیت میگوید ما پدرت را اینجا میاوریم ، تمام فامیلت را میاوریم و تمام شان را پشت میله های زندان می اندازیم ، من مهم هستم و یا حیات کسی دیگری ؟ مادرم برایم مهم است ، پدرم برایم مهم است یا چیزی که من بخواهم .

**خرنوال :** شما از قانون آگاهی داشتید من حیث یک محصل ؟

**حامد :** بلی

**خارنوال:** قانون اساسی را میفهمید؟ قانون جزا را میفهمید؟

**حامد:** بلی

**خارنوال:** آیا از آن استفاده نکردید:

**حامد:** اگر قانون اساسی میبود چرا بار بار تهدید میشدم.

**خارنوال:** زمانی که شما را تهدید به کدام مرجع اطلاع دادید:

**حامد:** برای امنیت گفتم این کار که شما میکنید غیر قانونی است و من که بیرون برآمدم از دست شما شکایت میکنم. گفتند: برو دست ات خلاص.

خارنوال عصبانی میشد و رشته کلام از دست اش گریخته بود نمیدانست چی بگوید و فکر میکرد حالا هم حامد در اتاق تحقیق است و کسی او را نمیبیند که با چی تهدید های روبرو است اما این تالار محکمه بود همه مشاهده داشتند که خارنوال باز میخواهد از زور و اکراه از زبان حامد چیزی بیگیرد اما حامد باز هم میدرخشید و جواب های که تا حال نگفته بود میخواست در برابر همه بگوید تا همه بدانند که این به تمام معنی یک دسیسه است.

خارنوال با لحن شدید میگوید

**خارنوال:** گوش کو به حرف هایم، آیا شما از جانب امنیت ملی که مورد تهدید قرار گرفته اید. آیا کدام عریضه کتبی و یا شفاهی به کدام مرجع کردید؟

**حامد:** من چی میکردم؟ زمانی که امنیت خودش یک شخص را تهدید میکند پس مرجع دیگری که شخص برود به آن مراجعه کند او کی است؟

**خارنوال:** مراجع عدلی است قضایی است مرجع حقوق بشر است، و مراجع است از حقوق دفاع میکند.

خارنوال آیا میدانست یا که خود را در کوچه حسن چپ میزد چون دیگر حقوق بشری در افغانستان نیست که از حق مظلومان دفاع کند هزارن هزار دوسیه در دفتر حقوق بشر خوابید اما کسی نیست از ترس زور سالاران لای آنها را بالا کند چون هر دوسیه نقاب از روی این دسته مستبد میبرد حتی حقوق بشر هم توان آن را ندارد بر علیه کدام قومندان اقامه دعوا کرده و حق را به حقدار برساند. حقوق بشر هم معاش های دالری را گرفته و به عیش و نوش سرگرم میباشند. مرجع های عدلی و قضایی خود امروز دست به دست هم داده اند تا جان يك انسان را بگیرند - وقتی ضرورت شود در مرجع های عدلی و قضایی افغانستان باز میبینید که گپ از چی قرار است.

**حامد:** من از ترس جان خود و فامیل خود هیچ وقت این کار را کرده نمیتوانستم که بر علیه امنیت ملی بلخ دوسیه بی اندازم و شکایت کنم که امنیت ملی بالای من فشار آورده است.

**خارنوال:** آدم که وقت تهدید میشود از یک مرجع اگر به خود همان مرجع اطلاع داده نمیتواند به پولیس اطلاع میدهد، اگر برای پولیس اعتماد نمیکند برای والی صاحب ولایت بلخ، والی ولایت بلخ را در جریان گذاشتی؟

آیا رییس پوهنتون را در جریان گذاشته؟ آیا به اداره پوهنتون گفتی که من منیث محصل در ارگان امنیت تهدید شدیم. و به زور اظهارات از من اخذ شده؟ لطفا کسی را معرفی کنید که شما این همه را گفته باشید،

**حامد:** گفتم من از ترس فامیل نتوانستم به جایی شکایت کنم

حالا قاضی بیچاره گی خارنوال را احساس میکند و میخواهد خود به جای خارنوال سوالات از حامد بکند، معلوم میشود که یک طرف اصل قضیه خود قاضی محکمه استیناف کابل دست نشانده تندروان حاکم بر سرنوشت این جامعه است. قاضی تنها مرجع است برای شنیدن و فیصله کردن نه برای طرح کردن سوال.

حامد میخواهد به جایش بنشیند چون سوالهای خرنوال خاتمه یافته بود قاضی حامد را صدا میزنند.

**قاضی:** حامد شما وقتی که از جانب امنیت تهدید شدید ، مثلا در ولایت بلخ ، ریاست پوهنتون ریاست شما بود ، مقام ولایت بود ، خرنوالی بود فکر کنم کدام نمایندگی حقوق بشر بوده باشه ، ریاست استیناف ولایت بلخ بود . آیا به کدام مرجع کدام درخواست رسمی به ارتباط همین شکایت تان که جبرا و کرها گرفته شده ، دادید یا نه .

**حامد :** وقتی که رییس صاحب دانشکده ادبیات مرا با دونفر که نمیشناختم روبه رو ساخت در بیرون . وقتی که پوهنتون از من دفاع نکند که من محصل بر حال آنها هستم پس من به کی مراجعه کنم .

قاضی که حتی متیقن نیست کدام دفتر از حقوق بشر در ولایت بلخ وجود دارد یا نه چون او معتقد به کدام حقوق جز حق خود نیست ، ولایت را مثال کدام ولایت کدام والی او که مصروف پر کردن جیب های چرمی خود است و نمیخواهد چنین صداهای برآید که مردم را بیدار کند.

قاضی دیگر پریشان است چون نمیتواند که تصمیمی که از طرف باداران اش گرفته شده اعلام کرده و پرویز را محکوم به اعدام اعلام کند. چون یگانه شاهد هم از گفته های خود در امنیت ملی بلخ انکار کرد ، قاضی رو به خرنوال میکند و میپرسد:

**قاضی :** کدام سوال نداری ؟

**خرنوال :** نه

حال دیگر کدام شاهد وجود ندارد جز چند تن از هم صنفی های پرویز و استادان پرویز که میخواهند در باره شخصیت پرویز در صنف معلومات دهند چون در اظهارات خود در امنیت ملی بلخ چیز هایی نبسته اند ، اول از صنفی و دوست پرویز به نام غلام صدیق که به خاطر نمره کامیابی این دسیسه را ریخته است و نمیدانست که سیاسیون از این دسیسه خوبتر به نفع خود استفاده میکنند. که تاجایی متأسف هم به نظر میرسید از کرده خود .

**قاضی :** صدیق .....

صدیق آمد و پشت تریبون قرار گرفت

**قاضی :** خودت غلام صدیق نام داری؟

قاضی تظاهر میکند گویا غلام صدیق را از این پیش گاهی هم ندیده است اما ساعتی پیش در اتاق قاضی باهم ملاقات داشتند و قاضی برای همه شاهد ها وعده میداد که شما ها امروز قاضی میشوید و صدیق که از اعتبار خاصی برای قاضی برخوردار بود چون او در اظهارات خود گفته بود که در دستگیری پرویز سهم فعال داشته است ، چی رفیقی؟ اصلا برای این اشخاص مار زیر آستین خطاب میکنند .

**صدیق :** بلی

**قاضی :** نام پدرت چی است ؟

**صدیق :** غلام فاروق

قاضی به منشی جلسه دستور میدهد تا اظهارات غلام صدیق را بخواند .

**منشی جلسه:** به اجازه محترم رییس استیناف محکمه کابل و رییس جلسه فعلی: اظهارات صدیق را میخواند.

" روز اول که یک کاپی این نسخه را بدون اجازه از اسامی محسن نام گرفتم برایم گفت که این مقاله را سید پرویز نوشته است بسیار موضوع جالب است بعدا من به مطالعه آن پرداختم و هر لحظه احساسات اسلامی در وجودم غلبه میکرد که با اینها کاری کنم و از صبر کار گرفتم و ساعت درسی تمام شد این نسخه را گرفته نزد معاون صاحب اداری

پوهنتون رفتم از موضوع معاون صاحب را آگاه ساختم و معاون امنیت پوهنتون را در جریان گذاشتم و من این جریان را طی یک مکتوب رسمی برای مسؤول امنیت نوشتم و بعدا نسخه سید پرویز را معاون صاحب در اختیار خدمه خود قرار داد که کاپی گرفته دوباره بیاورد بعد از چند دقیقه سه کاپی از مقاله مذکور آماده شد . کاپی اصلی در اختیار امنیت قرار گرفت و متباقی یک کاپی آنرا معاون اداری پوهنتون قرار گرفت و کاپی دیگرش در نزد من قرار گرفت و من به صداقت گفته میتوانم که به جز از بعضی از اعضای خانواده ام هیچ کسی دیگر این مقاله را نخوانده است . و مقاله در نزد من خیلی محفوظ میباشد از اینکه در گرفتاری سید پرویز من نقش فعال داشتم و اولین فرد بودم که این موضوع را به سمع مسؤولین رساندم . به این خاطر ناگفته نباید گذاشت که اسامی رحمت الله فرزند محمد اعلم - مصطفی فرزند غلام فاروق ، جان محمد از جمله کسانی بودند که همیشه کوشش کردند که به خاطر این عمل سید پرویز را به جزای اعمالش برسانند . و این حرف ها از طریق های مختلف برای سید پرویز رسید و دلیلی ادعای امروزی سید پرویز جز این موضوع موضوع دیگری نیست . امضا غلام صدیق .

قاضی به طرف صدیق اشاره میکند

**قاضی:** متوجه باش ، همین اظهارات که پیشتر برای شما قرائت شد از شما میباشد ؟

**صدیق :** این اظهارات از خودم است و تایید میکنم .

**قاضی :** اظهارات متذکره از خودم بوده و آنرا تایید مینمایم

**صدیق :** بلی از من است

**قاضی :** از صدیق کسی سؤال دارد ؟

پرویز میخواهد سؤال کند

قاضی به طرف صدیق اشاره میکند و میگوید

**قاضی:** همین جا استاده باش و به سوال جواب بگو

پرویز آیت کریمه ای را میخواند و شروع میکند

**پرویز:**

به اجازه از هیات محترم قضایی ، خانونال صاحب مؤلفه و تمام حاضرین در تالار ، من خیلی خوشوقت هستم که صدیق جان را در تالار محکمه می بینم به خاطر که من با او کدام مشکل ندارم . فقط چند سؤال از او میکنم و به طور خلص برای من پاسخ بگوید . شما مقاله را در دست من دیدید؟

صدیق که مقاله را در دست پرویز ندیده بود و حالا از دین و خدای خود گذشته و میخواهد دهن به دروغ باز کند چون امکان می رود مقاله را خود صدیق آورده باشد به گفته چند تن از هم صنفی هایش که نامشان [را] نمیخواهد افشا شود.

صدیق در اظهارات خود در امنیت هم از دیدن مقاله به دست پرویز چیزی نگفته است .

**صدیق :** در شروع که در داخل صنف شدی در دست شما دیدم .

**پرویز:** اما در اظهارات تان نوشته کردید که من این مقاله را از دست محسن گرفتم

صدیق حالا میخواهد که همدردی خود را برای پرویز نشان بدهد چون او از جانب یاسین فلاح ربیس دانشکده شرعیات بلخ استفاده شده فقط به خاطر نمره کامیابی که نمیدانست کار به اینجا ها میرسد ، چون خود او مهره دست چند تندرو قرار گرفته بود .



**صدیق:** گوش کن پرویز جان بدون شک همه میپذیرند که ما کدام دشمنی ذات الیبنی از قبل نداشتیم – خدا ناخواسته من چی که هیچ کس بد روادار این نیست . هر قدر که آدم خود را یک مسلمان کامل بگیرد باز هم احساسات و عواطف انسانی سر آدم

صدیق گپ اش نا تمام ماند کس نمیدانست چی میخواهد بگوید سخن را از جای دیگر شروع کرد

معلوم نیست که صدیق چی میخواهد بگوید چون رشته سخن از دست اش رفته است ، وکیل مدافع پرویز میخواهد سؤال کند .

**پرویز:** من میخواهم بقیه بحث را وکیل صاحب مدافع ام پیش ببرد .

**قاضی:** اینجا محکمه است هر کس میتواند هر چیزی که بگوید ما وقت میدهیم ، برای متهم ، شاهد ، وکیل مدافع . هر کس که میخواهد هر چیزی بگوید ، محکمه بعدا قضاوت میکند.

برای قاضی مهم نبود که شاهدین چی میگوید چرا او قبلا تصمیم خود را گرفته بود قاضی از شاهدین امید هایی داشت که همه اش نقش بر آب شده بود به خاطر همین قاضی میگوید که هر کس هر چیز میگوید بگوید ما قضاوت خود را بعدا میکنیم .

**وکیل مدافع:** محترم صدیق خان شما اظهاراتی را که پیشتر گفته بودید تایید کردید؟

**صدیق:** بلی تایید کردم.

**وکیل:** همه چیز را که نوشته کردید تایید کردید؟

**صدیق:** بلی

**وکیل:** شما در یک قسمت گفته اید که وقتی که مقاله را از دست محسن گرفتید و گفت بسیار موضوع جالب است ، او را گرفتید و خواندید ، درست است ؟

**صدیق:** بلی

**وکیل:** شما بعد از آن گفتید که من رفتم پیش معاون اداری و مقاله را برای از آنها بردم.

**صدیق:** دقیق است.

**وکیل:** همچنان شما گفتید که یک مکتوب رسمی برای مسئول امنیت نوشتم ، شما نوشته کردید مکتوب رسمی را ؟

بعد نسخه سید پرویز را معاون در اختیار خدمه دفترش قرار داد.

**صدیق:** درست است.

**وکیل:** اونها سه کاپی را آوردند ؟

**صدیق:** بلی

**وکیل:** و یک چیزی دیگری را در اینجا گفته اید که به صداقت گفته میتوانم که به جز از بعضی از اعضای خانواده ام هیچ کسی دیگر این مقاله را نخوانده است .

صدیق متوجه میشود که اظهارات ضد و نقیض داده است ، مضطرب معلوم میشود ،

**صدیق:** میبخشید همین نکته را میخوام واضح بسازم

وکیل پا فشاری میکند چون خانه خالی را یافته است.

**وکیل:** شما اظهارات را [که] شما پیش خرنوال یا امنیت داده اید و شما همین اظهارات را در برابر همه قبول کردید درست است؟

**صدیق:** اینجا یک نکته

**وکیل:** قبول کردید یا نه؟

**صدیق:** شما یک بار اجازه بدهید

**وکیل:** من همان چیزی را که قبول کردید و تایید هم کردید میخوام از زبان شما بشنوم

شما گفته اید که به صداقت گفته میتوانم به جز از اعضای خانواده ام هیچ کسی دیگری مقاله را نخوانده و مقاله نزد من خیلی محفوظ میباشد، گفته اید اینرا یا نه؟

**صدیق:** بله

**وکیل:** تشکر و در جای دیگری ذکر کردید همان روز که مقاله به دست شما رسید، همان روز شما مقاله را بردید و شکایت کردید، درست است؟

**صدیق:** بلی

**وکیل:** "و به یک جای دیگر شما اظهارات تان گفته اید از اینکه در گرفتاری سید پرویز نقش فعال داشتم و اولین فرد بودم که موضوع را به سمع مسئولین رساندم به این خاطر و ناگفته نماند که اسامیون، رحمت الله، مصطفی، جان محمد از جمله کسان بودند که همیشه کوشش میکردند که به خاطر سید پرویز نام باید به جزای عملش برسد این حرف ها همیشه از طریق های مختلف به سمع پرویز میرسید، درست است؟"

اینجا نشان میدهد که خصومت از قبل وجود داشته تا این سه نفر رحمت الله، مصطفی و جان محمد به خاطر انتقام باید چیزی بکنند و مصطفی نام برادر بزرگ صدیق و همچنان همصنفی صدیق میباشد او هم از جمله شاهدان بود از این که او و صدیق اظهارات ضد و نقیض داشتند از جانب خرنوالی خواسته نشد تا از این بیشتر بی آبرو نشوند و حضور مصطفی را در این سناریو جا نداند تا کار به درستی پیش برود.

**وکیل:** یعنی این همیشه شما منظور شما همین روز است یا همیشه همین کار را میکردید یا همیشه قبل از او وجود داشته است؟

**صدیق:** اگر اجازه باشد من جواب میدهم.

و همچنان وکیل می خواهد شخصیت اجتماعی صدیق را برای همه افشا کند که صدیق تا آن قدر پست شده میتوان که به خاطر نمره کامیابی جان یک دوستش را هم بازی بی اندازد. و همچنان دست داشتن مستقیم صدیق را با امنیت ملی بلخ ثبوت کند که در یکی از امتحان ها ناکام مانده بود و توسط امنیت بلخ استاد مجبور شد صدیق را کامیاب کند.

**وکیل مدافع:** شما نجیب را میشناسید؟

**صدیق:** نه

صدیق هر روزه با نجیب نام، کارمند امنیت دید و باز دید میکند حالا به خاطر منافع شخصی خود مجبور است دروغ بگوید نه از خدا میترسد و نه از رسول اش و میگوید نه من نجیب را نمیشناسم اگر از هر بچه و دختر پوهنتون پرسیده

شود ، همه گمان میبرند که صدیق کارمند رسمی امنیت است چون همیشه با مسؤل امنیت پوهنتون که از جانب امنیت ملی مقرر شده به تماس میباشد .

اما از جانب قاضی اجازه داده نمیشود وکیل هر قدر پافشاری میکند اما قاضی اجازه نمیدهد چون میدانند این شاهد از این کرده هم بی آبرو میشود و شخصیت اینرا ندارد که در محاکمه ای شهادت بدهد .

خارنوال هم متوجه این نکته میشود و به طرف قاضی اشاره کرده میگوید

**خارنوال:** من با اجازه شما هیئت قضایی محترم من از حرف های آقای نورستانی متردد میباشم چرا این متهم نیست که بالایش اینطور سوال ها میکند.

**وکیل:** پیشتر شما هم از شاهد خودتان همین رفتار را میکردید اونها شاهد شما بود .

**خارنوال:** من خارنوال هستم .

یعنی خارنوال هر بد که بخواهد میتواند انجام بدهد برای بردن یک نفر بی گناه به زیر چوبه دار و یک انسان که از حق دفاع میکند ساحه سوال برایش محدود است .

**قاضی:** نظم جلسه را حفظ کنید.

و به صدیق اجازه میدهد برود.

ادامه دارد